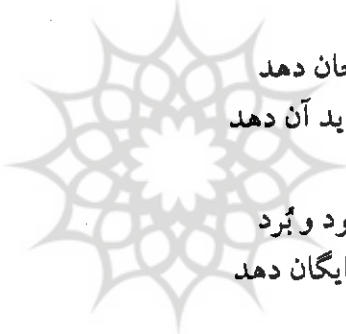


بهار ایرانشهر

● بهار ایرانشهر / دکتر محمد رضا شفیع کدکنی



فرّ بهار بین که به آفاق، جان دهد
هر بوته را هر آنچه سزا دید آن دهد

بارینه آنچه بادِ خزانی ربود و بُرد
آرد دهد به صاحبش و رایگان دهد

سختم شگفت آید ازین هوش سبیز او نانی و مطالعات فریبگی
کز هر که هر چه گم شده او را همان دهد
بهار جامع علوم انسانی

بر فرق کوه سوده الماس گسترده
دامانِ دشت را سَلَبِ پرنیان دهد

زان قطره‌های باران بر برگِ بیدُ بِن
- وقتی نسیم بوسه بر آن مهربان دهد -

صدها هزار اختر تابان چکد به خاک
کافاقشان نشان ز ره کهکشانشان دهد



● دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (عکس از زهرا حامدی)

آن کوز و کز خطی که برآید ز آذرخش
طرزی دگر به منظره آسمان دهد؛

پیری ست رعشه دار که الماش پاره‌ای
خواهد به دست همسر شاد جوان دهد

آید صدای جوجه گنجشک، ز آشیان
- وقتی که شوق خویش، به مادر، نشان دهد -

چون کودکی که سگه چندی زعیدی اش
در جیب خود نهاده، بعمدا، تکان دهد

آید صدای شانه سر، از شاخ بید بُن،
وقتی که سر به سجده تکان هر زمان دهد؛

گویی که تشنه‌ای به سبویی، تهی ز آب،

هو هو، ندا مکرر، هم با دهان دهد

گیرم بهار بندر عباس کوتاه است
تاوان آن کرانه مازندران دهد

آنجا که چار فصل، بهار است و چشم را،
سوی بهشت پنجره‌ای بیکران دهد

نیلوفر کبود هنوز، آسمان صفت،
در خاک مژو، ز ایزد مهرت نشان دهد

شادا بهار گنجه و باکو که جلوه‌اش
راحت به آستانه پیر مغان دهد

از سیم خاردار، گذر کن تو چون بهار،
تا بنگری که بلخ ترا بوی جان دهد

زان سیم خاردار دگر نیز بر گذر
تا جلوه خجند بهاری جوان دهد

زان سیم خاردار دگر هم گذاره کن
تا ناگهت بهار بخارا توان دهد

قالیچه‌ای ست بافته از تار و پود جان
هر گوشه‌اش خبر ز یکی داستان دهد

اما چون نغز در نگری منظرش یکی ست
کاجزاش یاد از سنین باستان دهد

در زیر رنگ‌هاش یکی رنگ را بین



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رنگی که صد پیام ز یک آرمان دهد

گوید: یکی ست گوهرِ این خاک اگر چه یاد،
گاه از لنین و گاه ز نوشیروان دهد

گر خاک گشته در قدم لشکرِ تنار،
ور «بوسه بر رکابِ قزل ارسلان دهد»،

اما همیشه، در گذرِ لشکرِ زمان،
سعدیش عشق و حافظش آمن و آمان دهد

وانگه ز بهر پویه پاینده حیات
فردوسی اش روان وره و کاروان دهد.

اسفند ۱۳۵۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی